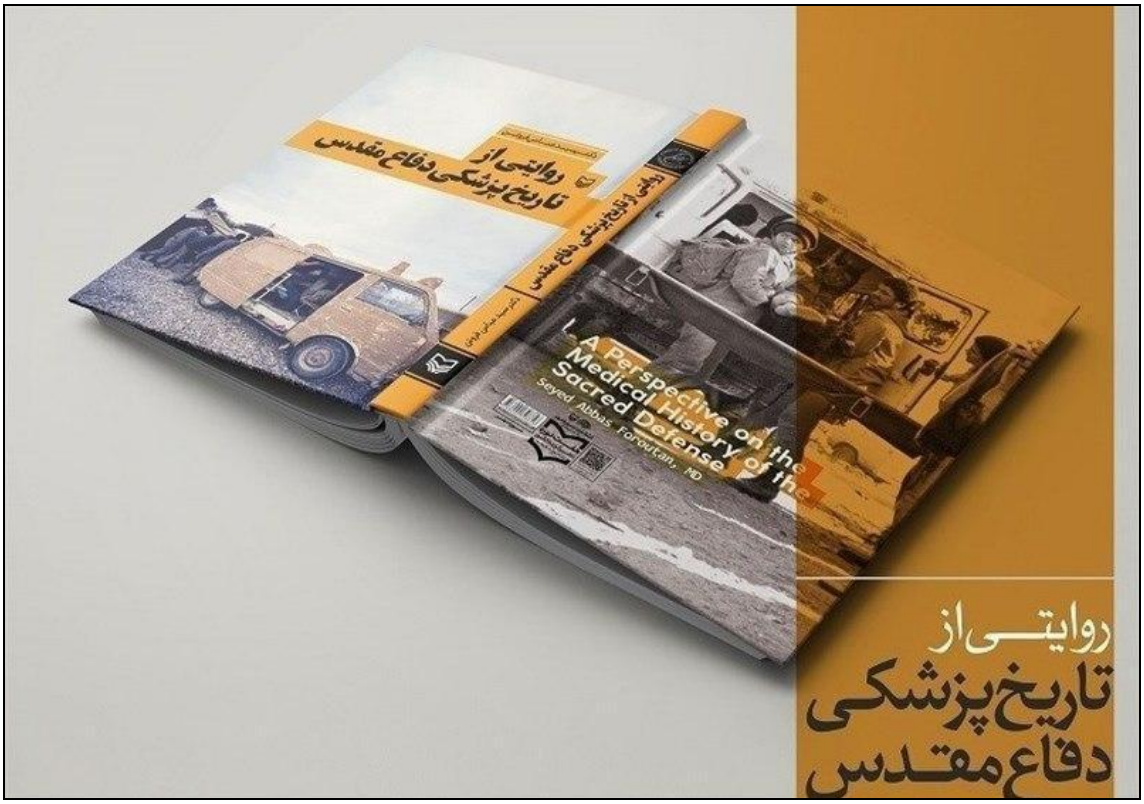
نشریه فرهنگ و ارتقای سلامت فرهنگستان علوم پزشکی
سال سوم، شماره سوم، پاییز ۹۸، صفحات ۳۴۹ تا ۳۵۳

مروری بر کتاب روایتی از تاریخ پزشکی دفاع مقدس

نویسنده:

سیدعباس فروتن[1*]



این کتاب کـه در چهلمـین سـال پیـروزی انقـلاب اسـلامی توسـط فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران منتشـر شـد، بخشـی از رویدادهای پزشکی جنگ را از نگاه نویسنده روایت می‌کند. شاید به تعداد افراد کادر پزشکی، روایت‌های جذابی از وقایع دفاع مقدس وجـود داشـته باشد که هنوز گردآوری نشده است. این کتاب ۵۴۴ صفحه‌ای در ۵۰ فصل برای مخاطبان دانشجویان علوم پزشکی نوشته شده اسـت و سـعی شـده فضای حاکم بر بهداری جنگ را برای آنان توصیف کند.

پیروزی انقلاب اسلامی

فصل اول کتاب، از ۱۲ بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ که امـام (ره) بـه کشـور تشریف آوردند شروع می‌شود زمانی که مؤلف، تازه علوم پایـه پزشـکی را تمام کرده و در بیمارستان دکتر شریعتی دوران استاژری را می‌گذرانید به همراه گروهی از دانشـجویان در کمیتـه اسـتقبال امـام (ره) بـه فرودگـاه مهرآباد می‌رود. در این فصل اوضاع اول انقلاب تا شـروع جنـگ تحمیلـی مرور می‌شود و اینکـه در چـه شـرایط سـختی از نظـر فشـار اقتصـادی و مشکلات سیاسی صدام به ایران حمله کرد:

«سال ۵۸ در شرایطی به آخر رسید کـه دانشـگاه‌هـا عرصـه فعالیـت گروهک‌ها بودند. در دانشگاه تهران هر گروهکی کلاسی را گرفته و تابلوی خود را نصب‌کرده بود، به‌طوری‌که فعالیت سیاسی بر درس غلبـه داشـت. اتاق کوهنوردی، اتاق نشریه، کتابخانه، کتاب‌فروشی، دفتر انجمـن، و تـازه هر تشکلی در هر دانشکده‌ای به‌طور مسـتقل ایـن اتـاق‌هـا را ایجـاد و در اشـغال خـود داشـت. سـرانجام در یـک درگیـری شـدید و خـونین، در اردیبهشت ۵۹ دانشگاه تهران و سایر دانشـگاه‌هـا از اسـتیلای گـروه‌هـای سیاسی دانشجویی رها شد.»

۱. * نویسنده مسئول: عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-11-21]

«اگرچه مردم مشکلات را تحمل می‌کردند؛ اما اوضاع کشور بسیار آشفته بود: مجلس به‌طور عملی درگیر مسایل سیاسی داخلی بود؛ وزارت خارجه در حال تصفیه شدن از عناصر بی‌اعتقاد به‌نظام بود؛ سازمان ارتش کامل فروپاشیده بود، آمریکای ناامید از کشور ایران که سال‌ها در زمان شاه روی آن سرمایه‌گذاری کرده بود به دنبال فرصت ضربه زدن بود؛ ضدانقلاب داخلی دست به ترور مسئولان اعتقادی نظام مانند شهید مطهری زد؛ کردستان در آستانه جدایی کامل بود؛ دانشگاه‌ها تعطیل و دانشجویان سرگردان در دیدگاه‌های مختلف سیاسی و یا مشغول خدمت در جهاد سازندگی بودند؛ اسلحه‌های زیادی هنوز پس از شروع انقلاب در میان مردم و گروهک‌ها بود که به ناامنی‌های داخلی دامن می‌زد؛ مشکلات معیشتی و اقتصادی بسیار شدید بود؛ در چنین شرایطی عراق و غربی‌ها مطمئن بودند با هجوم نظامی، ایران تجزیه شده و حکومت تغییر خواهد کرد. آنچه را که آن‌ها به‌حساب نیاورده بودند روحیه انقلابی مردم، رهبری امام (ره) و بالاتر از همه، خواست خداوند بود که با شکل‌گیری حماسه‌ای به نام **"دفاع مقدس"** از کشور محافظت کرد...»

روزهای نخستین در دفاع مقدس

فصل‌های ۲ تا ۴ کتاب، ضمن بیان داستان یکی دانشجویانی که در روزهای اول جنگ در فعالیت‌های جهاد سازندگی شهید شد، وضعیت بحرانی کشور در روزهای نخستین جنگ و نقش نیروهایی که با دست‌خالی، نخستین مقاومت‌ها را کردند و نیز یادداشت‌های نویسنده از ماه‌های اول جنگ در اهواز را شرح می‌دهد:

«چند روزی بود که از زاهدان به تهران آمده بودم. در ۳۱ شهریور صدای هواپیماها را که شنیدم به اورژانس بیمارستان شریعتی مراجعه کردم، در آنجا تعدادی از مجروحان بمباران فرودگاه مهرآباد را دیدم که نخستین علامت شروع جنگ بود. عراق خوزستان را عربستان اعلام کرد و نام‌های جدیدی بر شهرهای آن گذاشت و به‌قصد آزادسازی و ضمیمه کردن آن به خاک خود، خیلی سریع توانست به نزدیکی اهواز برسد... هنوز یک هفته از جنگ نگذشته بود که برای تشییع پیکر همکلاسی دوران دبیرستانم، شهید سیدیونس عطاری به دانشگاه علم و صنعت تهران رفتم. یونس فردی خندان و خوش‌برخورد و پرتلاش بود. ما سال ۵۴ فارغ‌التحصیل شدیم او در رشته معماری دانشگاه علم و صنعت و من در رشته پزشکی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شدم...»

«یادداشت پنجشنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۵۷: امروز اهواز از صبح تا ظهر به‌شدت بمباران شد انبارهای قیر و روغن در آتش می‌سوختند و دود بسیار گسترده‌ای تا ارتفاع زیاد بر شهر سایه افکنده بود. ایستگاه راه‌آهن و بسیاری نقاط پراکنده و بدون هدف در شهر اهواز بمباران‌شده بود. سروصدای آمبولانس‌ها قطع نمی‌شد و مردم مجروحان حادثه را به مراکز درمانی منتقل می‌کردند. رقم صحیح تلفات معلوم نیست ولی عده زیادی در بمباران راه‌آهن به شهادت رسیدند...»

مرور چند عملیات در جنوب و غرب کشور

فصل‌های ۵ تا ۱۰ به آزادی خرمشهر و عملیات رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر یک و سه در جنوب و غرب کشور می‌پردازد:

«تیرماه ۱۳۶۱ برای شرکت در عملیات رمضان به اورژانس تیپ ۱۷ قم در منطقه کوشک رفتم، در ۲۲ تیر سال ۱۳۶۱ مصادف با ۲۱ ماه رمضان، عملیات شروع شد درحالی‌که یکی از شب‌های قدر را پشت سر گذاشته بودیم. زندگی ما در کانال‌هایی که در زمین مجاور اورژانس حفر شده بود و محل استراحت کارکنان بود می‌گذشت. صحنه‌ای به‌یادماندنی در خاطر همه بچه‌ها، شب احیای قبل از عملیات رمضان بود که در آن بیابان وسیع و تاریک و آسمان پرستاره، صدای مناجات و التماس به درگاه خدا و قرآن بر سر گرفتن رزمندگان در تمامی آن صحرا به‌صورت زمزمه‌ای آرام به گوش می‌رسید. این زمزمه فضای منطقه کوشک را از خطوط مقدم تا مناطق پشتیبانی پرکرده بود گویی انسان‌ها با زمین و آسمان در تسبیح خداوند همراه شده بودند...»

«شب‌های آخر حضور من در اورژانس تیپ ۱۷ قم در عملیات رمضان بود که نیمه‌شب مجروحی را آوردند با ترکشی که به شکمش خورده بود، احتمالاً کبد آسیب دیده بود پس از تجویز مایعات و خون حالش بهتر شد و با من صحبت کرد. چون نیاز به جراحی اورژانس داشت، چند کیسه خون اضافی هم برداشتم و با آمبولانس به سمت بیمارستان طالقانی آبادان به راه افتادیم. در مسیر تزریق خون را ادامه دادم و با مصدوم صحبت کردم اما نبضش لحظه به لحظه ضعیف‌تر می‌شد، به‌تدریج سخنان ناامیدکننده‌ای می‌گفت که به‌سختی شنیده می‌شد تا اینکه کاملاً بی‌هوش شد، برایش لوله تراشه گذاشتم...»

شروع جنگ شیمیایی

در فصل‌های ۱۱ تا ۱۵ کتاب، نخستین مواجهات با مصدومان شیمیایی و چگونگی شکل‌گیری نخستین گروه‌های درمان مصدومان شیمیایی بحث می‌شود:

«عملیات غرب پایان یافته بود و چند روزی تهران بودم که خبر هفت حمله شیمیایی مهم در مناطق عملیاتی شمال‌غرب کشور (والفجر ۲) در سمت پیرانشهر و حاج‌عمران را شنیدم. در دو مورد بمباران سنگین‌تری انجام شد (حاج عمران ساعت ۶:۳۰ بعدازظهر ۱۷ مرداد ۱۳۶۲ و نیز ساعت ۷ صبح ۱۸ مرداد، پادگان حاج عمران دهکده شی‌ورش) که مصدومان این حملات در بیمارستان‌های لقمان و طرفه تهران بستری شدند. خیلی کنجکاو شدم، نخستین بار بود که می‌شنیدم بدن مصدومی در اثر گاز شیمیایی تاول زده است، پیش از این در کتاب‌های پزشکی خوانده بودم که در جنگ جهانی اول، گاز تاول‌زای خردل به‌طور گسترده مصرف‌شده است؛ لذا بسیار نگران شدم که حقیقت ماجرا چیست؛ به بیمارستان‌های طرفه و لقمان رفتم و با مصدومان مصاحبه کردم...»

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-11-21]

«آماده کردن سالن استادیوم تختی: وقتی به اهواز رسیدیم در یک سالن بسکتبال که برای ژیمناستیک هم استفاده می‌شد مستقر شدیم. استادیوم سالن‌های متعددی داشت که برای مصدومان موج انفجار و نیز مجروحان سرپایی تجهیز و آماده شده بود. در سالن‌های ورزشی تخت‌های سربازی به تعداد زیاد و مرتب چیده شده و پتو، ملافه سفید تمیز و میز دارو قرار داشت. از نگاه مسئولان آن‌وقت، هنوز استفاده گسترده از سلاح شیمیایی، احتمالی دور از ذهن به نظر می‌رسید و حضور تیم ما بیشتر به‌عنوان یک احتیاط بود.

عصر روز ۱۳۶۲/۱۲/۷ بود که در ریکاوری بیمارستان صحرایی مشغول کار بودم؛ ناگهان اطلاع دادند گروهی باحالت تهوع و استفراغ به محوطه خارج بیمارستان صحرایی آمده‌اند. فوراً به آنجا رفتم و تعداد زیادی از رزمندگان بالباس نظامی و اسلحه را مشاهده کردم که بیشتر آن‌ها استفراغ جهنده و شدید و قرمزی چشم داشتند. علاوه بر علایم فوق، بوی تند و آشنا و مشخص گاز خردل از لباس آن‌ها به مشام رسید که در حملات شیمیایی گذشته آن را به‌خوبی تجربه کرده بودم. با مشاهده این علایم اطمینان یافتم که بمباران شیمیایی با گاز خردل صورت گرفته است. اگرچه هنوز ضایعات پوستی در بدن مصدومان دیده نمی‌شد...»

داستان زندگی دو رزمنده شدید شیمیایی

در فصل‌های ۱۶ تا ۱۸ کتاب داستان‌هایی از زندگی دو مصدوم شدید گاز خردل که به خارج اعزام شدند را می‌خوانید:

«روز سه‌شنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۶۲، خبرنگار یک نشریه هلندی، ضمن دیدار با مصدومان شیمیایی بستری در کلینیک جراحی بیمارستان عمومی شهر وین، به شرح‌حال مفصلی از علی مهاجرانی می‌پردازد و وضعیت وخیم او را تشریح می‌کند. وی سعی می‌کند به علی بفهماند که در اثر جنگ، سلامتی او از دست رفته و آینده‌اش تیره است اما با پاسخ‌های جالب او روبرو می‌شود. در انتهای این گفتگوی مفصل، از او در مورد ترس از مرگ و درد و فعالیت داوطلبانه‌اش در جنگ سؤال می‌شود و او چنین پاسخ می‌دهد:

"مردن یک مرحله برای دست یافتن به آن زندگی است، این زندگی موقتی و آن زندگی ابدی است و در آن زندگی خوشبخت خواهی شد و هدف اصلی این است." به دلیل تعهدی که این جانباز شیمیایی به اهداف مقدسش داشت تصمیم گرفتم او را پیدا کنم...»

شرح دو حادثه پر تلفات از جنگ شیمیایی

فصل‌های ۱۹ تا ۲۳ به شرح برخی وقایع خاص شیمیایی عملیات خیبر مانند حمله شیمیایی به رزمندگان شهرکرد و مقر مهندسان جهاد سازندگی می‌پردازد:

«در بمبارانی که در ۱۳۶۲/۱۲/۱۹ انجام شد ۵۴۳ نفر از رزمندگان که اغلب در جزایر مجنون بودند، توسط گاز خردل آسیب دیدند. این نخستین بار بود که در طول عملیات، عراق داخل جزیره را بمباران شیمیایی می‌کرد تا پیش از این، بمباران‌های شیمیایی فقط در مناطق پشتیبانی انجام می‌شد. اکثر مصدومان این حادثه از بچه‌های گردان توحید بودند. گردان توحید، متشکل از بچه‌های استان چهارمحال‌وبختیاری بود. آن‌ها ۱۲ اسفندماه وارد جزایر مجنون شدند و پس از دو روز آشنایی با منطقه، دفاع از خط جزیره به آنان سپرده شد. سرانجام مدت پنج روز مقاومت سرسختانه در برابر پاتک‌های سنگین عراق سپری شد، آن‌هم در شرایط بسیار سخت محدودیت مهمات، آذوقه، آب و نیز بمباران‌های سنگین هوایی که در ارتفاع بسیار پایین صورت می‌گرفت. بچه‌ها در مسیر بازگشت بودند که بمباران شیمیایی شدند...»

«در ساعت ۲:۳۰ بامداد ۱۳۶۲/۱۲/۲۴ پنج نفر از مهندسان داوطلب جهاد سازندگی اصفهان، در منطقه حسینیه در حال استراحت بودند که به دنبال گلوله‌باران شیمیایی منطقه، یکی از گلوله‌های توپ در محل استراحت آن‌ها منفجر می‌شود. در این حادثه تمامی افراد مصدوم می‌شوند زیرا فرصت هیچ واکنشی وجود نداشت. این پنج نفر عبارت بودند از: حسین الشریف، حمیدرضا رضایی، محسن الشریف، مصطفی هزاردستان و علیرضا صدیقی که دو نفر اول زنده مانده و سه نفر دیگر به شهادت رسیدند. فرد دیگری به نام محمدرضا شکوهنده که پس از حادثه به کمک آن‌ها آمده بود نیز به‌شدت مصدوم شد...»

ورود گازهای اعصاب به صحنه جنگ

فصل‌های ۲۴ تا ۲۶ به چگونگی شروع حملات شیمیایی با گاز اعصاب می‌پردازد. گازهای اعصاب در جنگ جهانی دوم تولید شد ولی تا خاتمه جنگ استفاده نشد و نخستین کاربرد آن توسط ارتش عراق در جبهه جنوبی ایران بود:

«روز ۲۷ اسفند سال ۱۳۶۲ بود، حملات گاز خردل کاهش یافته و آرامشی بر نقاهتگاه تختی حاکم بود. به علت نزدیکی سال نو و نبود مصدوم، دوستان پرتلاش و خسته من در فکر بازگشت به خانه و مرخصی بودند ولی در آن آرامش، من نگران حملات غافلگیرانه عراق بودم. در حال بحث با بچه‌هایی بودم که خود را آماده رفتن می‌کردند که ناگهان با تجربه جدیدی مواجه شدم. نخستین حمله گاز اعصاب برای من بسیار غیرمنتظره بود، زیرا هیچ زمینه مطالعاتی در درس‌های پزشکی دانشکده نداشتم. آنچه در ۲۷ اسفند سال ۱۳۶۲ در ساعت ۱۱ صبح در جفیر رخ داد نخستین مواجهه‌ای بود که در دنیا با گاز اعصاب صورت می‌گرفت. شرح‌حال مصدومان و تصاویر و آزمایشاتی که در این فصل ملاحظه می‌کنید نخستین شرح‌حال از مصدومان گاز اعصاب و از اسناد مهم تاریخ پزشکی در دنیا محسوب می‌شود...»

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-11-21]

شرح‌حال گروه‌های دیگری از مصدومان عملیات خیبر

فصل‌های ۲۷ تا ۳۲ ضمن مرور گسترده نخستین گزارش تیم کارشناسی سازمان ملل، به شرح حال بالینی گروه‌های دیگری از مصدومان شیمیایی عملیات خیبر پرداخته و خصوصا حمله شیمیایی به مقر بچه‌های واحد تخریب لشکر ثارالله کرمان در جزیره مجنون را شرح می‌دهد:

«نخستین روز سال ۱۳۶۳ برای ما واقعاً نوروز بود و حس روزی نو و پر از آرامش و شادی داشتیم. زیرا شب قبل یعنی آخرین روز سال ۱۳۶۲ را با صدها مصدوم گاز اعصاب سپری کرده بودیم و در صبح نخستین روز سال ۱۳۶۳ شاهد بهبودی کامل اکثر آن‌ها و بازگشت گروهی از آنان به منزل و یا منطقه جنگی بودیم. حملات شیمیایی گاز اعصاب پس‌ازاین مرحله به‌طور کامل متوقف شد اگرچه حملات پراکنده با گاز خردل همچنان ادامه یافت...»

«حملات جدید شیمیایی در زمان صدور بیانیه سازمان ملل: جالب است یک‌بار دیگر توجه کنیم که گزارش تیم کارشناسی سازمان ملل در ۱۳۶۳/۱/۶ منتشر شد و جلسه شورای امنیت در ۱۳۶۳/۱/۱۰ برای بررسی همین گزارش تشکیل شد؛ اما شورا در وظیفه خود بسیار سهل‌انگاری کرد و بجای صدور قطعنامه و وادار کردن عراق به قطع حملات شیمیایی، در بیانیه ضعیف خود حتی اسمی از عراق به‌عنوان مقصر این بمباران‌ها نبرد باآنکه بمب‌ها و مصدومان همه در خاک ما بودند. متأسفانه تأثیر این گزارش بر عراق دریافت چراغ سبزی برای ادامه حملات شیمیایی بود. بطوریکه در همان روز ۱۰ فروردین (روز جلسه شورا) ساعت ۱۰ صبح و ۶ بعدازظهر عراق دو بمباران شیمیایی دیگر انجام داد که باعث بستری شدن ۱۷۵ مصدوم در استادیوم تختی شد...»

عملیات بدر و سیستم درمان مصدومان شیمیایی

فصل‌های ۳۳ تا ۳۶ به شرح سیستم درمان مصدومان شیمیایی در عملیات بدر می‌پردازد که بسیار منسجم‌تر از سال قبل آماده شد. در آخرین ساعات ۱۳۶۳/۱۲/۱۹ در جبهه جنوبی عملیات شرق دجله آغاز شد که به نام عملیات بدر نامیده شد. با توجه به تجارب سال گذشته، دستورالعمل درمانی این عملیات نسبت به قبل تکامل‌یافته و بسیار کاربردی تهیه شده بود:

«در عملیات بدر، پزشکیارانِ آموزش‌دیده، به همراه دانشجویان پزشکی و دیگر افراد داوطلب در بین مراکز درمانی شیمیایی توزیع شدند. این مراکز شامل شش اورژانس شیمیایی خطوط مقدم، دو اورژانس شیمیایی در مجاور دو بیمارستان صحرایی و یک بیمارستان صحرایی شیمیایی به نام مرکز حمید و نقاهتگاه تختی در اهواز می‌شد. لذت‌بخش‌ترین قسمت کار، زمانی بود که مصدومان وخیم در حال به هوش آمدن بودند. باید توجه داشته باشیم که در فاز به هوش آمدن (recovery)، این مصدومان، دوره تحریکی کوتاه و پرخطر را می‌گذرانند که گاه استفراغ‌های شدید کرده نیاز به مراقبت تنفسی تا هوشیاری کامل دارند و ازنظر ما این علامت خوبی است که قبل از هوشیاری مشاهده می‌شود. تعداد کمی از مصدومان بی‌هوش، (احتمالاً به دلیل تزریق آتروپین) دچار احتباس شدید ادرار می‌شدند و چون هوشیاری کامل نداشتند به‌صورت بی‌قراری تظاهر می‌کرد...»

عملیات فاو

در فصل‌های ۳۷ تا ۵۰ به شرح عملیات فاو و شرح‌حال برخی مصدومان و شهدای شیمیایی خاص این عملیات پرداخته و نقش اورژانس‌های شیمیایی و بیمارستان صحرایی را در کاهش جراحات و نجات رزمندگان به تفصیل شرح می‌دهد. در عملیات فاو در بهمن و اسفند ۱۳۶۴، گاز عصبی سارین به شکل بی‌سابقه‌ای توسط عراق مصرف شد و سپس تا خاتمه جنگ به‌عنوان یکی از مؤثرترین گازهای ناپایدار جنگی، موقعیت خود را حفظ کرد. در این مرحله از جنگ شیمیایی که هم‌زمان با عملیات فاو آغاز شد، اگرچه گاز اعصاب و به‌ویژه سارین به‌عنوان اصلی‌ترین سلاح شیمیایی مورداستفاده قرار گرفت، اما حملات گاز خردل نیز به‌دفعات توسط هواپیما و توپخانه‌ها انجام شد:

«شروع حملات شیمیایی ۲۴-۱۳۶۴/۱۱/۲۳: روز چهارشنبه، ۲۳ بهمن، حملات شیمیایی عراق با گازهای اعصاب و به مقدار کمتری با خردل و سیانید به‌صورت بمباران هوایی آغاز شد و سپس توپخانه عراق نیز در حملات شیمیایی فعال شد. اگرچه ساعت شروع حملات شیمیایی را برخی گزارش‌ها ۱۰ صبح ذکر کرده‌اند ولی مهم‌ترین بمباران‌ها حدود ساعت ۵ بعدازظهر انجام شد که یکی از طولانی‌ترین بمباران‌های شیمیایی در تاریخ جنگ بود. حدود ۳۲ فروند هواپیما به‌صورت گروه‌های کوچک و هماهنگ منطقه را به مدت یک ساعت مورد بمباران شیمیایی قراردادند. بنابراین در عمل پس از گذشت مدت کوتاهی، غلظت سموم شیمیایی و به‌ویژه گازهای اعصاب در منطقه بالا رفت...»

«بیمارستان صحرایی فاطمه‌زهرا(س) در چویبده در نزدیکی رودخانه بهمن‌شیر ساخته شده بود که نقشی حیاتی در درمان مجروحان عادی و شیمیایی عملیات فاو داشت. این بیمارستان دارای ۸ اتاق عمل ۳۰ تخت اورژانس و ۲۰ تخت ریکاوری بود. اورژانس شیمیایی اصلی و مرکزی در این عملیات جنب بیمارستان صحرایی با ظرفیت ۱۸ تخت اورژانس و ۲۲ دوش رفع آلودگی و یک آی‌سی‌یو برای شستشو و مراقبت از مصدومان بدحال، قرار داشت. بیمارستان‌های صحرایی متعددی در زمان جنگ ساخته شد ولی در این میان، بیمارستان صحرایی فاطمه‌زهرا(س) از نظر تعدد بمباران‌های عادی و شیمیایی از موارد بی‌نظیر بود. بررسی حملات هوایی عراق به بیمارستان صحرایی، با توجه به نقش حساس آن در عملیات فاو شامل نکات آموزنده‌ای هست. این بیمارستان هدف چهار حمله عمده قرار گرفت که آخرین بمباران ۶۴/۱۲/۸ انجام شد. در حدود ساعت ۹:۳۰ صبح

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-11-21]

روز پنجشنبه هشتم اسفندماه بیش از ۱۰ فروند هواپیمای عراقی بیمارستان را بمباران کردند، این حمله که بیش از ربع ساعت ادامه داشت با بمباران تخریبی آغاز شد و با بمباران شیمیایی خاتمه یافت.»

«آخرین ساعات زندگی شهید حبیبی: او که راننده آمبولانس بود و در بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی به‌شدت آسیب دیده بود در ساعت ۲ نیمه‌شب ۱۳۶۴/۱۲/۱۴ بیمار دچار ایست قلبی‌ریوی و فیبریلاسیون بطنی شد که متأسفانه به درمان‌های مربوطه پاسخ نداد و به شهادت رسید. من در آخرین ساعات حیات شهید مهدی حبیبی در کنارش بودم، هنوز هوشیار بود. از من سیبی خواست تا بخورد، وقتی سیب را در دهان پرزخم خود گذاشت، به علت زخم‌های شدید و درد دهان، قادر به خوردن آن نبود و با ناراحتی آن را بیرون انداخت. کم‌کم احساس ناامیدی زیادی به او دست داد و فکر کرد که دیگر کاری از دست پزشکان برنمی‌آید. از من قرآن خواست، قرآن کوچکی را که در آنجا بود به او دادم.»

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-11-21]